

دو فصلنامه علمی - ترویجی علامه

سال دوازدهم - شماره پیاپی 40

پاییز و زمستان 91

## جایگاه عدالت در اندیشه علامه طباطبایی\*

\*\* فروزان راسخی

\*\*\* سعیده سعیدی

### چکیده

نظر به جایگاه ویژه‌ای که عدالت در عرصه‌های مختلف داشته و دارد، این بحث به حوزه فلسفه نیز کشیده شده و بخشی از فضای فلسفی را به خود اختصاص داده‌است. علاوه بر آن فیلسوفان بسیاری از ورود به آن غفلت نکرده‌اند؛ از حکمای متأخر، علامه طباطبایی حکیمی است که بخشی از هم خود را مصروف آن داشته‌است. نگارنده در این مقاله سعی نموده است تا گوشه‌ای از این تلاش‌ها را به تصویر کشد؛ برای این منظور، عدالت را در چهار محور کلی اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و الهی از منظر این حکیم مورد بررسی قرار داده‌است. حاصل این مقاله نشان می‌دهد که علامه طباطبایی معتقد است عدالت، کاملترین فضیلت است و در همه امور وجود دارد و حسن عدل، امری اعتباری است؛ درباره رابطه عدالت و آزادی نیز معتقد است آزادی باید در چهارچوب اخلاق و عدالت باشد.

**واژگان کلیدی:** اخلاق، فضیلت، عدالت، آزادی، علامه طباطبایی.

---

\* تاریخ دریافت: 91/5/18 تاریخ پذیرش: 91/8/20

\*\* استاد گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه الزهراء(س)

\*\*\* کارشناس ارشد فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه الزهراء(س) [s\\_saeedi\\_67@yahoo.com](mailto:s_saeedi_67@yahoo.com)

## مقدمه

عدالت از کهن‌ترین اندیشه‌هایی است که پیوسته ذهن بشر را به خود مشغول کرده است. مسأله عدالت با حیات اجتماعی انسان بر روی کره زمین آغاز شده و همواره در زمره ارزش‌های معنوی بشر، حقیقتی ثابت و تغییرناپذیر بوده است. در طول تاریخ اندیشه نیز متفکران به تبیین و تعریف آن پرداخته‌اند.

افلاطون در اثر مهم خود یعنی جمهور به بررسی ابعاد مختلف موضوع عدالت پرداخته است. این اثر، گواه آن است که عدالت از دیر زمان در کانون مباحثات قرار داشته است و هم‌اکنون نیز در شاخه‌های مختلف فلسفه‌های مضاف، مانند فلسفه اخلاق، فلسفه حقوق و فلسفه سیاسی، مسأله‌ای هم‌تراز عدالت نیست. عدالت در بین فلاسفه مسلمان نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است به طوری که اکثر آنان درباره عدالت در کتاب‌های خود مطالبی نگاشته‌اند؛ از طرفی عدل یکی از اصول دینی مسلمانان و به‌ویژه شیعیان است؛ بنابراین، با توجه به اهمیت موضوع عدالت در اندیشه اسلامی، این مسأله را از نظر علامه طباطبایی بررسی می‌کنیم.

محور کلی بحث، نظر علامه، درباره عدالت اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و الهی است.

## الف) عدالت اخلاقی

معنای عدالت، میانه روی و اجتناب از افراط و تفریط است؛ زیرا معنای اصلی عدالت، اقامه مساوات میان امور است به طوری که به هر امری آنچه سزاوارش است داده شود و هر یک در جایی که مستحق است قرار گیرد (رمضانی، 1387، ص 342).

برای شناخت عدالت ابتدا باید دید که عدالت چیست؟ عدالت یکی از کیفیات نفسانی است بنابراین به توضیح کیفیات نفسانی می‌پردازیم.

علامه درباره کیفیات نفسانی می‌گوید: «کیفیاتی‌اند که به اجسام، تعلق نمی‌گیرند» که این در مقابل سایر کیفیات است. سپس کیفیات نفسانی را به طور کلی به دو قسم حال و ملکه تقسیم می‌کند؛ در صورتی که در نفس، پایدار باشد ملکه و اگر پایدار نباشد حال نامیده می‌شود. کیفیات نفسانی مانند: اراده، قدرت، علم، خُلق و لذت و الم (طباطبایی، 1363، ص 245).

آنچه برای ما اهمیت ویژه‌ای دارد خُلق است چرا که عدالت، ذیل خُلق قرار دارد و از اخلاقیات و صفات خوب و پسندیده اخلاقی به شمار می‌رود؛ پس تلاش ما بر این است تا به مقوله خُلق بپردازیم و مطلب را با شرح بیشتری توضیح دهیم.

علامه در تعریف خُلق که یکی از کیفیات نفسانی است می‌گوید: «ملکه نفسانی که افعال با سهولت و بدون تأمل و درنگ از آن صادر می‌شوند.» وقتی به کیفیت نفسانی، خُلق گفته می‌شود که به صورت عقل عملی که با مبدأ فعل ارادی است درآید (طباطبایی، 1363، ص 250-1).

خُلق، با قدرت یکی نیست چون نسبت قدرت به فعل و ترک آن یکسان است درحالی‌که خُلق فقط با فعل نسبت دارد و نسبت به ترک، اقتضایی ندارد؛ همین‌طور، خُلق، همان رفتار نیست چرا که خُلق به معنای امر راسخ و پایداری است که فعل، مبتنی بر آن است و منشأ صدور فعل است (همان، ص 252).

بنابراین عدالت هم با قوه و فعل تفاوت دارد چون از خلقیات است.

#### الف-1- اعتدال در قوای سه گانه

علامه، سه قوه‌ای را که مبنای اصول اخلاقی‌اند این‌گونه تعریف می‌کند:

1- قوه شهوت که انسان را به سمت آن‌چه برایش ملایم طبع و خوشایند است

سوق می‌دهد.

2- قوه غضب که به سمت دفع امور مضر، سوق می‌دهد.

3- عقل که به سمت خیر و سعادت راهنمایی می‌کند و از شقاوت باز

می‌دارد(همانجا). علامه، خُلق را تنها در انسان و موجوداتی که نفس دارند موجود

می‌داند، موجوداتی که به وسیله افعال ارادی متناسب با کمال وجودی خود تکامل

می‌یابند؛ لذا مجردات که ذاتاً و فعلاً مجرد از ماده‌اند به دلیل این‌که عقل عملی و

حرکت تکاملی ارادی ندارند، خُلق هم ندارند. در برابر هر خُلقى از آن جهت که

کیفیت نفسانی است یک " حال " از همان کیفیت وجود دارد. بحث از اصلاح و

تنظیم این حالات طوری که منجر به سعادت انسان شود در علم اخلاق بررسی می‌شود

( طباطبایی، 1363، ص 253-7). انسان نباید اجازه دهد که هیچ یک از این سه قوه به

سمت افراط یا تفریط برود زیرا اگر از حد وسط تجاوز کند این موجودی که مرکب از

این قواست به غایت خود که سعادت است نمی‌رسد.

حد اعتدال در قوه شهویه این است که در جایش به کار گرفته شود و در صورتی

که کنترل شود فضیلتی به نام عفت، حاصل می‌شود و اگر به سمت افراط رود منجر به

شره و اگر به سمت تفریط رود منجر به خمود می‌شود.

اعتدال در قوه غضبیه این است که آنجا که باید غضب کرد غضب کنی و جایی که باید حلم ورزید، حلم بورزی. در این صورت فضیلت شجاعت، حاصل می‌شود و اگر به سمت افراط رود تهور و بی‌باکی و به سمت تفریط جبن و یزدلی به بار می‌آید. اعتدال در قوه فکریه این است که در موارد بی‌جا مصرف نشود و به کلی هم تعطیل نشود در این صورت فضیلت حکمت، حاصل می‌شود و اگر به سمت افراط رود جربزه و به سمت تفریط، کودنی به بار می‌آورد ( طباطبایی، المیزان، ج 1، صص 558-9).

#### الف-2- فضیلت

کسب فضیلت و ترک رذیلت، تنها یک راه دارد و آن تکرار عمل صالح و مداومت بر آن است. برای این که آن عمل صالح، درون انسان نقش بندد باید آن عمل صالح را آنقدر تکرار کرد تا اثر آن در نفس قرار گیرد. مثلاً اگر کسی بخواهد ترس را از دل بیرون کند و فضیلت شجاعت را کسب کند باید کارهای خطرناکی را که دل را تکان می‌دهد، چندین بار انجام دهد تا ترس او زایل شود تا جایی که اگر کار خطرناکی کند، نترسد و از آن لذت ببرد در این هنگام ملکه شجاعت در نفس او ایجاد می‌شود. پس برای تهذیب اخلاق و کسب فضایل اخلاقی، تکرار عمل، لازم و ضروری است ( المیزان، ج 1، ص 533).

اخلاق را گاهی از راه تکرار عمل و گاهی از راه تلقین حُسن عمل و گاهی از هر دو راه به دست می‌آورند ( طباطبایی، بررسی‌های اسلامی، ج 1، ص 111). انسان، عبارت است از نفسی که قوای مختلف را به خدمت گرفته است و هدفش این است که این قوا را طوری به کار برد تا تنها در مسیر سعادت دنیایی و اخروی او کارکنند.

پس باید زمینه را طوری فراهم کند که هر یک از قوا را به کار بندد و با به کار بستن یکی، سایر قوا را از کار نیندازد. این امر تنها با تعدیل قوا صورت می‌گیرد به طوری که همه آنها در حد وسط قرار گیرند بنابراین عدالت در قوا همان چیزی است که به آن فضایل می‌گوییم یعنی همان اخلاق یا ملکات فاضله که عدالت همه آنها را در برمی‌گیرد. علم و عمل، مکمل یکدیگرند و انسان تا زمانی که هر دو را نداشته باشد، انسان کاملی نخواهد بود.

علامه می‌گوید: علوم نافع برای کسی حاصل می‌شود که فضایل را کسب کرده باشد. بنابراین اعمال صالح، اخلاق پسندیده را در انسان حفظ می‌کند و اخلاق پسندیده، علم و فکر صحیح را حفظ می‌کند و علم، وقتی نافع است که همراه با عمل باشد (المیزان، ج 5، صص 448-9).

ملکات نفسانی چه از سنخ فضایل باشند و چه از سنخ رذایل، ارتباط تنگاتنگی با سعادت و شقاوت دارد زیرا اگر کسی از فضیلت، برخوردار نباشد از سعادت بهره‌ای نخواهد برد. بنابراین تنها راه رسیدن به سعادت، کسب فضایل و راسخ کردن آنها در نفس است.

عدالت، اجتماع ملکات سه گانه است. وقتی که ملکات سه گانه شهوت، غضب و عقل جمع گردد هیئتی حاصل می شود که به هر کدام از قوا آنچه را که سزاوار آن هستند عطا می کند اگر این هیأت در حد اعتدال باشد، عدالت نامیده می شود و اگر به سمت افراط رود «ظلم» و اگر به سمت تفریط رود «انظلام» پدید می آید (طباطبایی، 1363، ص 405).

عدالت، خاصیتی متفاوت از سه ملکه یا فضیلت دیگر دارد. مثل غسل و سرکه که حرارت دارند اما از ترکیبشان سکنجبین که خاصیت متفاوتی دارد درست می شود (المیزان، ج 1، ص 550)

کسی که ملکه عدالت دارد، افعال عادلانه به راحتی از او صادر می شود. و کسی که ملکه ظلم دارد به سهولت، ظلم می کند (دهقانی، 1388، ج 1، ص 710).

### الف-3-حسن عدل و قبیح ظلم

به اعتقاد علامه، حَسَن بودن یا صفت فعل فی نفسه است یا صفت لازم فعل انجام شده است، پس ممکن است فعلی، فی نفسه، قبیح باشد با این حال از فاعل، صادر شود اما انجام آن فعل از سوی فاعل به خاطر این بوده که فاعل، اعتقاد به حَسَن بودن آن داشته است (المیزان، ج 2، صص 308-9).

پس خوب و بد (حسن و قبیح) دو صفت اعتباری هستند که در هر کاری که انجام شود چه انفرادی و چه اجتماعی، اعتباری خواهند بود؛ یعنی به حسب افراد مختلف، حسن و قبیح هم متفاوت می شوند و بستگی به خوشایند و بدایند افراد دارد.

از طرفی دو گونه اعتبار وجود دارد امر اعتباری ثابت و امر اعتباری متغیر. حسن عدل و قبح ظلم، یک امر اعتباری است ولی اعتباری ثابت و لایتغیر است (شریعتی سبزواری، 1385، ج 2، ص 292).

عدل و احسان خوب و ظلم و امثال آن زشت است. بعضی از افعال یا همیشه با هدف اجتماع سازگار است که در این صورت حسن دائمی دارد یا همیشه با هدف اجتماع ناسازگار است که در این صورت قبح آن دائمی است. دسته اول مثل عدل و دسته دوم مانند ظلم. بعضی از افعال، حسن و قبحشان دائمی نیست بلکه بر حسب زمان و مکان تغییر می کند مانند خنده و مزاح که در جمع دوستان، خوب و در مجالس رسمی و نزد بزرگان، زشت است. کسی که می گوید حسن و قبح عدل و ظلم، کلی و دائمی نیست و چنین چیزی وجود ندارد در اشتباه است، زیرا مفهوم و مصداق را خلط کرده است؛ مثلاً اجرای بعضی از قوانین در یک جامعه، عدل و در جامعه ای دیگر ظلم شمرده می شود، از این رو می گویند عدل و ظلم، حسن و قبح دائمی ندارند و تغییر پذیرند اما این افراد از این نکته غافل اند که مصادیق عدل و ظلم در جوامع مختلف، متفاوت است و گرنه خود مفهوم عدل، بذاته خوب و ظلم، بد است.

انسان بر حسب تحول عواملی که در اجتماعات دگرگون می شود، این را می پذیرد که احکام اجتماعی یک باره یا به تدریج دگرگون می شود اما هرگز حاضر نیست که صفت عادل از او برداشته شود و صفت ظلم به او داده شود و یا ظلم ببیند و از آن خوشش بیاید. پس حسن و قبح دو صفت نسبی و اضافی اند که در بعضی موارد مثل عدل و ظلم ثابت است و در بعضی موارد مثل انفاق، غیر ثابت است<sup>1</sup> (المیزان، ج 5، صص 11-12؛ المیزان، ج 7، ص 172).



بنابراین عدل، همیشه نیک است و ظلم، پیوسته ناپسند است؛ زیرا که عدل همیشه هماهنگ با اهداف اجتماعی و ظلم، پیوسته ناهماهنگ و ناسازگار با آن است.

#### الف-4- عدل به معنای مساوات در تلافی

از نظر علامه، عدل، گاهی به معنای مساوات در تلافی است اگر کاری، خیر است باید با عمل خیر تلافی کرد و اگر شر است باید با شر تلافی کرد. این دو آیه، نمونه‌هایی از آیات قرآن در تأیید این مطلب است: «پس هر کس به شما تجاوز کرد شما به او تجاوز کنید برابر آنچه بر شما کرده است»<sup>1</sup>

« انتقام بدی (مردم) به مانند آن رواست (نه بیشتر).<sup>2</sup> (رمضانی، 1387، ص 342)

#### الف-5- ویژگی فرد عادل

علامه با توجه به آیات قرآن، دو ویژگی برای فرد عادل، بیان می‌کند:

- 1- مردم را به عدل دعوت می‌کند و خودش را فراموش نمی‌کند و اعمالش عادلانه است.
- 2- امر او به عدل بدون اصل و اساس نیست بلکه خود او بر اصل و اساسی سیر می‌کند و دوست دارد مردم هم همان‌گونه باشند (المیزان، ج 12، صص 435-7).

1- « فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ » بقره: 194.

2- « وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئًا مِثْلُهَا » شوری: 40.

## ب) عدالت اجتماعی

عدالت در کارهای فردی این است که انسان کاری کند که سعادتش در آن است و کاری که باعث بدبختی شود انجام ندهد. عدالت بین مردم این است که هر کسی در جای خود که به حکم عقل، شرع یا عرف مستحق آن است قرار گیرد. به نیکوکار، نیکی شود و بدکار مجازات ببیند و حق مظلوم از ظالم گرفته شود (همانجا).

علامه برای بیان عدالت فردی و اجتماعی از قرآن استفاده می‌کند:

قرآن، عدالت را دو قسم می‌کند: فردی و اجتماعی.

عدالت فردی آن است که انسان از دروغ و غیبت و گناهان دیگر دوری کند و در انجام سایر گناهان، اصرار نکند و کسی که این کارها را بکند عادل نامیده می‌شود، چنین شخصی اگر لیاقت علمی هم داشته باشد می‌تواند قضاوت و حکومت و پیشوایی تقلید را برعهده بگیرد اما شخص غیر عادل نمی‌تواند این مسئولیت‌ها را قبول کند. پس اولین و مهم‌ترین شرط در مسئولیت‌پذیری مقام‌های اصلی مثل قضاوت و حکومت، عادل بودن است.

عدالت اجتماعی آن است که شخص نسبت به حقوق دیگران افراط و تفریط نکند و همه را در برابر قانون، مساوی بداند و در اجرای مقررات دینی از حق تجاوز نکند. لذا در آیات و روایات متعددی به عدالت در گفتار و رفتار سفارش شده و در چند مورد خدای متعال ستم‌کاران را مورد لعنت قرار داده است.<sup>1</sup> (طباطبایی، تعالیم اسلام، صص 223-4)

علامه نیز همین مطلب را به این صورت بیان می‌کند:

1- «إِنَّ لَهُ يَأْتُرُ بِالْعَدْلِ» نحل: 90؛ «وَ إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» نساء: 58.

عدالت به دو قسم انسانی فی نفسه و عدالت نسبت به دیگران و به عبارت دیگر به عدالت فردی و عدالت اجتماعی تقسیم می‌شود و لفظ عدالت، مطلق است و هر دو را شامل می‌شود اما عدالت اجتماعی به این معنی است که با افراد جامعه باید طوری برخورد شود که مستحق آن هستند و در جایی که سزاوار آنند جای داده شوند. همه افراد جامعه مکلف به این وظیفه‌اند پس هم فرد فرد جامعه باید عدالت را رعایت کنند و هم جامعه که حکومت، زمام آن را به دست دارد (رمضانی، 1387، صص 343-4).

علامه با توجه به دو مقدمه، ضرورت عدالت اجتماعی را اثبات می‌نماید.

مقدمه اول: انسان دارای خوی استخدام است و همه چیز را برای سود خود

می‌خواهد.

مقدمه دوم: انسان برای رسیدن به سود خود ناچار است سود دیگران را نیز در نظر

بگیرد و باید زندگی اجتماعی را بپذیرد و نهایتاً عدالت اجتماعی را رعایت کند.

بنابراین اصل استخدام مبنای نظریه عدالت اجتماعی علامه است و براساس آن

است که زندگی اجتماعی و به تبع آن عدالت را توجیه می‌کند.

علامه درباره اصل استخدام می‌گوید: هر پدیده مادی برای بقای خود از خارج،

استفاده می‌کند مخصوصاً موجودات زنده این خاصیت را دارا هستند. انسان نیز از ابتدا

همه‌گونه بهره برداری از محیط اطراف خود می‌کند.

علامه معتقد است اگر این انسان با هم نوع خود مواجه شود به فکر استفاده از او

نیز خواهد افتاد و این خصلت انسان را همگانی و طبیعی می‌داند. انسان تنها در

برخورد با هم‌نوعان خود است که استخدام را به استفاده اشتراکی تبدیل می‌کند تا همه

از یک دیگر به نوعی بهره‌مند شوند.

بنابراین: 1- انسان استخدام را اعتبار کرده است. 2- انسان مدنی بالطبع است.

3- عدل اجتماعی، خوب و ظلم، بد است.

علامه می‌گوید مراد از استخدام، بردگی و امثال آن نیست بلکه می‌گوید انسان با هدایت طبیعت، از همه سود خود را می‌خواهد (اعتبار استخدام) و برای سود خود سود همه را می‌خواهد (اعتبار اجتماع) و برای سود همه مردم، عدل اجتماعی و از بین رفتن ظلم را می‌خواهد (اعتبار حسن عدالت و قبح ظلم).

هر انسانی به دلیل این که حب ذات داشته و خود را دوست دارد و هم نوع خود را مانند خود می‌بیند و احساس انس با او پیدا می‌کند به اجتماع فعلیت می‌دهد و چنان که پیداست همین گرد هم آمدن یک نوع استخدام است که به سود احساس غریزی انجام می‌شود و در هر موردی که فردی راهی برای استفاده از هم نوعان پیدا کند آن را خواهد پیمود. این غریزه در همه به طور تساوی وجود دارد پس نتیجه آن اجتماعی است که احتیاجات همه با همه تأمین می‌شود. این اجتماع را اجتماع تعاونی می‌نامد (طباطبایی، 1361، صص 110-14).

انسان بعد از تشکیل اجتماع، می‌فهمد که دوام اجتماع، مشروط به این است که هر کس به حق خود برسد و روابط اجتماعی، متعادل باشد یعنی عدالت باید رعایت شود. پس معلوم می‌شود انسان از روی اضطرار تصمیم به تشکیل جامعه گرفته است و اگر این اجبار نبود هرگز آزادی خود را محدود نمی‌کرد.

پس می‌توان نتیجه گرفت:

1- انسان، مجبور است اجتماعی باشد و در کنار دیگران زندگی کند.

2- انسان مجبور است عدالت اجتماعی را رعایت کند.

در این میان اگر کسی خود را قوی تر از این ببیند که زیر بار این اجبار برود و تن به این عدالت دهد، شروع به تجاوز و تعدی به حقوق دیگران کرده و عدالت اجتماعی را نادیده می‌گیرد.

خدا در قرآن فرموده است: (انسان مخلوقی طبعاً سخت‌حریص و بی‌صبر است)<sup>1</sup> (انسان بسیار ستمکار و نادان بود)<sup>2</sup> (انسان سخت‌ستمگر و کفرکیش و ناسپاس است)<sup>3</sup> (انسان، سرکش و مغرور می‌شود چون که خود را در غنا و دارایی ببیند)<sup>4</sup> این آیات، همه نشان دهنده این است که انسان، اساساً ستم‌کار است (المیزان، ج 2، صص 175-6).

اگر عدالت، اقتضای طبع انسان بود باید عدالت اجتماعی در اجتماعات، غالب می‌بود در حالی که خلاف این در جریان است.

### عدالت اجتماعی و اختلاف رتبه‌ها

لازمه این که فردی جزء کامل جامعه باشد این نیست که هر حقی که دیگران دارند او نیز دارا باشد زیرا اختلاف جامعه موجب تفاوت حقوق آنان می‌شود و در تاریخ هم مشاهده می‌شود که هرگز موقعیت دانشمند به نادان داده نشده و ستم‌کار به جای عادل ننشسته است.

اگرچه همه باید در برابر قانون، مساوی باشند ولی این مساوات، مساوات از جهت اجرای قانون است (برخوردار از عدالت) نه مساوات در وزن اجتماعی و حقوق،

1- معارج: 19.

2- احزاب: 72.

3- ابراهیم: 34.

4- علق: 7 و 6.

زیرا ممکن نیست در جامعه ای، خردمند و بی‌خرد و ستم‌کار و عادل در مزایای اجتماعی برابر باشند. پس لازمه مراعات حال اجتماعی این است که در اعضای جامعه، عدالت اجتماعی مراعات شود و هر کس به حسب استحقاق خود از حقوق بهره‌مند شود (طباطبایی، بررسی‌های اسلامی، صص 281-2). ذیل آیه سوم از سوره هود می‌فرماید: بهره‌مندی از حیات حسنه عبارت است از بهره‌گیری از حیات به طوری که فطرت انسانی آن را بپسندد یعنی همه افراد جامعه به طور معتدل از زندگی برخوردار شوند و در اجتماع هم از منافع عمومی و نعمت‌های زندگی بهره‌مند شوند و دست آورد هر فرد متعلق به خود او باشد. خداوند به کسانی که فضل دارند یعنی صفات و اعمال بهتر از دیگران دارند اجر مختص به آن فضل را می‌دهد بدون این که حق او را به دیگری بدهد و تنها دین توحید است که می‌تواند چنین جامعه‌ای را ایجاد کند در حالی که جوامع متمدن، همیشه از دو قشر مستکبر و مستضعف، تشکیل شده‌اند. بنابراین دین توحید، سیادت را تنها مخصوص خدا می‌داند و بین ضعیف و قوی و مرد و زن و سیاه و سفید مساوات برقرار می‌کند و می‌گوید: (من عمل هیچ عاملی از شما، چه مردتان و چه زنتان را بی‌اجر و ضایع نمی‌کنم، زیرا همه شما از همید و برای من فرقی ندارید).<sup>1</sup> بنابراین هر کس را در جایی که لایق آن است قرار می‌دهد (المیزان، ج 10، صص 211-12). فطرت انسان، اقتضا می‌کند که باید حقوق و وظایف بین افراد، مساوی باشد و نباید گروهی از حقوق بیشتر برخوردار باشند اما این به این معنا نیست که تمامی مقام‌های اجتماعی متعلق به تمامی افراد جامعه باشد چون اصلاً ممکن نیست. مثلاً یک کودک یا یک شخص نادان نمی‌تواند کار کسی که عاقل و بالغ است را به عهده بگیرد و اگر بین این دو تساوی باشد هر دو

را تباه می‌کند. معنای تساوی و عدالت اجتماعی این است که هر صاحب حقی به حق خود برسد بدون این که حقی مزاحم حق دیگری شود و یا حقی به هر انگیزه‌ای، نامعلوم گذاشته شود و یا باطل شود (المیزان، ج 2، صص 413-14).

در اسلام تفاوتی بین افراد جامعه نیست تنها تفاوت در تقواست و خدا در این باره می‌فرماید: «ای مردم، شما را از یک مرد و زن آفریدیم و تیره‌های مختلف و قبیله‌های گوناگون کردیم تا یکدیگر را بشناسید و بدانید که گرامی‌ترین شما نزد خدا با تقواترین شماست»<sup>1</sup> بنابراین در حکومت اجتماعی اسلام بین حاکم و محکوم، رئیس و مرؤوس و غنی و فقیر و... فرقی نیست یعنی همه در حق خود برابرند و دلیل آن هم سیره پیامبر اسلام است (المیزان، ج 4، صص 193-5). اسلام برای از بین بردن ریشه فساد و از بین بردن اختلاف طبقاتی فقراء و اغنیاء، بشر را در آنچه فطرتش حکم می‌کند آزاد گذاشته (مثلاً نگفته است که انسان اصلاً به دنبال مادیات نرود) از طرفی عواملی وضع کرده که اختلاف را از بین ببرد یعنی سطح زندگی فقرا را از راه وضع مالیات و مانند آن بالا می‌برد و سطح زندگی توانگران را از راه منع اسراف، پایین می‌آورد و با اعتقاد به توحید و تخلق به فضایل و روی آوردن به تقوا مردم را به سمت اهداف معنوی سوق می‌دهد.

### ج) عدالت سیاسی

چیزی که بشر از ابتدا به آن نیاز داشته تشکیل اجتماع است. افراد در اجتماع به فکر سود و خواسته‌های خود هستند و هر کسی می‌خواهد بر دیگران غلبه کند و حقوق آنان را پایمال کند. برای رفع این مشکل چاره‌ای نیست جز فراهم کردن قوه‌ای که بر

1- حجرات: 13.

سایر قوا غلبه کند و همه را تحت فرمان خود درآورد. آنانی که می‌خواهند به دیگران تعدی کنند به حد وسط برگرداند و تمام قوای جامعه را از نظر قوت و ضعف، برابر کند و هر کدام را سرجایش قرار دهد و حق هر صاحب حقی را به او بدهد.

علامه حکومت یک فرد بر مردم را قبول ندارد زیرا این نوع حکومت به ظلم و زورگویی بر مردم منجر می‌شود. این امر را تاریخ به دفعات متعدد ثابت کرده است که حاکمیت یک نفر بر مردم راه به جایی ندارد. اجتماعات بشری کم‌کم به این نتیجه رسیدند که باید سلطنت، مشروط باشد که بعد از مدتی فهمیدند سعادت انسان را تأمین نمی‌کند سپس انسان‌ها سلطنت را به ریاست جمهوری تبدیل کردند. با توجه به مطالب گفته شده، مشخص می‌شود که بشر نمی‌تواند خود را از داشتن یک مقام سرپرستی بی‌نیاز بداند. علامه می‌گوید: مَلِک از اعتبارات ضروری زندگی اجتماعی است (المیزان، ج3، صص 226-9).

قرآن همواره اصل را در تشکیل اجتماع و اتحاد به دین دانسته است و در مقام تأسیس اجتماع و با تعیین حاکم جامعه، وظیفه را بر دوش اجتماع گذاشته است (همان، ص 232).

#### د) عدالت الهی

عدل از صفات کمال است پس خداوند، عادل است. خداوند در کلام خود به طور مکرر عدل را ستوده و ظلم را نکوهش کرده و مردم را به عدالت، امر و از ظلم، نهی کرده است.<sup>1</sup> (طباطبایی، تعالیم اسلام، صص 81-2) عدل و عادل از اسامی خداست. در روایتی که از ابی هریره نقل شده رسول خدا فرمود: خداوند نود و نه اسم دارد او فرد است و فرد را دوست دارد کسی که تمام آن‌ها را دریابد وارد

1- نساء:40؛ کهف:49؛ مومن:31؛ کهف:44.



بهشت می‌گردد. بعد از این، متن روایی را می‌آورد که مشتمل بر اسامی خداست که میان آن‌ها اسم عادل (العادل) وجود دارد (طباطبایی، رسائل توحیدی، ص 51).

خداوند نیاز و نقص همه موجودات را رفع می‌کند اوست که جهان را هستی می‌بخشد و به سوی کمال هدایت می‌کند. پس خداوند در جهان هستی سلطنت مطلقه دارد. خداوند عادل است و عدالت در حکم یا در اجرا این است که استثنا و تبعیض بر ندارد و در موارد قابل اجرا به طور یکنواخت، اجرا شود، بنابراین قانون علیت یکی از نشانه‌های عادل بودن خداست؛ چرا که مثلاً آتش، سوزاننده است و هر آنچه قابل احتراق است را می‌سوزاند چه هیزم خشک باشد چه جامه نیازمندی بینوا.

از طرفی کسی به ظلم و ستم می‌پردازد که نیازی از خود رفع کند خواه این نیاز مادی باشد یا معنوی، اما هیچ‌گونه نیازمندی به ساحت خداوند راه ندارد و هر حکمی که از ناحیه او صادر می‌شود یا حکم تکوینی برای تأمین مصالح مردم است و یا حکم تشریحی به منظور رسیدن به سعادت است (طباطبایی، آموزش دین، صص 144-6).

آیه 4 سوره یونس<sup>1</sup> بیان این مطلب است که عدل و قسط که از صفات فعل خداست نمی‌گذارد که مؤمنان و کسانی که اعمال صالح انجام داده اند با کسانی که کافر بوده اند، برابر باشند. این دو گروه در دنیا به صورت یکسان از نعمت‌ها استفاده کرده‌اند، اگر در آخرت هم یکسان باشند، ظلم خواهد بود. پس خداوند به مؤمنان، جزای خیر و به کفار سزای بد می‌دهد (المیزان، ج 10، ص 12).

«گوی زمین ربوده‌چوگان عدل اوست وین برکشیده گنبد نیلی حصار هم»<sup>2</sup>

1- لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ.

2- حافظ.

علامه می‌گوید: اگر رفتار ما طبق فطرت، ما را عادل می‌کند، نظام حاکم بر عالم که فعل خداست عین عدالت است (المیزان، ج 3، ص 178). پس کل هستی و نظام خلقت طبق قانون عدالت است.

«دور فلکی یک سره بر منهج عدل است خوش باش که ظالم نبرد راه به منزل»<sup>1</sup>  
غرض الهی از فرستادن رسولان و نازل کردن کتاب و میزان همراه ایشان این است که مردم را به عدالت، عادت دهند تا در مجتمعی عادل زندگی کنند و آهن را نازل کرد تا بندگان خود را در دفاع از مجتمع صالح خود و بسط کلمه حق در زمین بیازماید، علاوه بر منافع دیگری که آهن دارد و مردم از آن بهره مند می‌شوند (المیزان، ج 19، صص 2-300)

#### امر خدا به عدالت

1) در آیه 90 سوره نحل خدا به عدالت و نیکی کردن و بخشش به خویشان فرمان می‌دهد و از کار بد و ناروا و ستمگری منع می‌کند، پندتان می‌دهد شاید اندرز گیرید.  
علامه در تفسیر این آیه می‌گوید: از نظر اسلام مهم‌ترین هدف، اصلاح اجتماع و مردم است زیرا همه انسان‌ها طبیعت مدنی دارند و سعادت هر فرد، مبتنی بر اصلاح اجتماعی است که در آن زندگی می‌کند به طوری که رستگاری یک فرد در اجتماع فاسد، محال است. خداوند در این آیه احکام سه گانه را بیان می‌کند که اجتماع بشر بر آن‌ها استوار است و ترتیب ذکرشان اهمیت آن‌ها را می‌رساند.  
ابتدا به عدالت امر شده پس اهمیت عدالت از دوتای دیگر بیشتر است.

(2) در آیه 42 مائده پیامبر را در داوری مختار می‌داند اما می‌گوید اگر حکم کردی به عدالت بین آنان حکم کن.

این آیات، عدالت را وسیله‌ای برای تقوا می‌داند.

(3) آیه 135 سوره نساء: 1- قیام به قسط 2- شهادت دادن برای خدا 3- پیروی نکردن از هوای نفس.

آیه 8 سوره مائده: 1- قیام برای خدا 2- شهادت عادلانه 3- پیروی نکردن از هوای نفس.

(4) ایفاء به قسط، عمل کردن به عدالت بدون اجحاف است. آیه 151 سوره انعام ابتدا می‌گوید در کیل و میزان به عدالت رفتار کنید سپس می‌گوید (هیچ کس را تکلیف نمی‌کنیم مگر به آنچه در خور طاقت اوست). پس اگر کسی بگوید در کیل و وزن نمی‌توان عدالت واقعی را رعایت کرد و باید به تقریب و تخمین اکتفا کرد خدا در جوابش گفته است که به میزان توانایی انسان را مکلف کرده است.

(5) در آیاتی هم دادگری و عدالت را در سخن گفتن بیان کرده است و گفته است که اگر علیه خویشاوندان هم باشد باید سخن عادلانه گفته شود (المیزان، ج 7، صص 518-9).

نظام حکومت اسلامی یک نظام به اصطلاح دموکراتیکی است که عدالت اجتماعی، ماده اول برنامه آن بود و عموم طبقات در زیر پرچم حکومت اسلام، از تمام مزایای اجتماعی بهره‌برداری می‌کردند. (طباطبایی، شیعه، صص 335-6)

«از نظر اسلام همه در برابر قانون و عدالت برابرند از این جهت فرقی میان شاه و گدا و فقیر و غنی و قوی و ضعیف و زن و مرد و سیاه و سفید نیست، حتی میان پیغمبر و امام که معصوم اند و سایر مردم نیست و با استثنا و هیچ امتیازی نمی‌توان علیه کسی

اعمال نفوذ کرد و آزادی قانونی را از وی سلب نمود (طباطبایی، بررسی‌های اسلامی، ج 2، ص 307)

پیامبر اسلام برای از بین بردن اختلاف طبقاتی و نژادی و بردگی بسیار زحمت کشیده بود. قرآن می‌فرماید: (ای مردم ما همه شما را نخست از مرد و زنی آفریدیم و آن‌گاه شعبه‌های بسیار و فرق مختلف گردانیدیم تا یکدیگر را بشناسید همانا با افتخارترین شما نزد خدا با تقواترین شمایند).<sup>1</sup> پیامبر اکرم فرموده اند: (مردم در اسلام مساوی هستند مردم به همدیگر نزدیک اند همه از آدم و حوا هستند هیچ عربی بر عجمی و هیچ عجمی بر عربی برتری ندارد مگر با پرهیزگاری). پیامبر اسلام عملاً این مسائل را تثبیت نمود و افتخارات جاهلی را به فضایل اخلاقی و معنویات تبدیل کردند (طباطبایی، رسالت تشیع در دنیای امروز، صص 174-5).

### 1) شمول و گستردگی عدالت

خداوند در آیه 58 سوره نساء به عدالت دستور می‌دهد علامه در تفسیر این آیه می‌گوید: این که قرآن می‌فرماید حکم به عدل، واجب است به طور مطلق است و قیدی در کار نیست و هر موضوعی که مربوط به فقه باشد حکم متناسب خود را می‌گیرد و اصول معارف هم حکم متناسب خود را می‌گیرد و هر فن دیگری از معارف دینی همین طور است (المیزان، ج 4، صص 602-3).

پس هر امری را در نظر بگیریم نسبت به قاعده و جوب رعایت عدالت، حکم خاص خود را دارد و هر امری می‌تواند متصف به عدالت شود.

---

1- «يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» حجرات: 13.

**(2) معیار تعیین امر عادلانه**

علامه در تفسیر این آیه «خدا شما را به عدل و احسان امر می‌کند»<sup>1</sup> عدل را دو قسمت می‌کند:

(1) اموری که عقل می‌تواند حسن آنها را تشخیص دهد و در هیچ زمانی ظلم شمرده نمی‌شوند مانند احسان به کسی که به تو احسان می‌کند. این نوع عدل، عدل مطلق نامیده می‌شود.

(2) اموری که عدل بودنشان توسط شرع، شناخته می‌شود مانند قصاص، ارث و دیه. این قسم، قابل نسخ است. (رمضانی، 1387، ص 341)  
بنابراین شرع و عقل هر دو معیارند در برخی اموری که عقل توانایی دارد، معیار است و در بقیه امور باید از شرع مدد گرفت.

**(3) رابطه عدالت و آزادی**

چون انسان، کارهای خود را از روی اختیار و انتخاب انجام می‌دهد، آزادی عمل برای خود احساس می‌کند و این آزادی را مطلق می‌پندارد و از هر گونه محدودیتی گریزان است به همین خاطر برای این که مقداری آزادی برای خود نگه دارد از مقداری از آن صرف نظر می‌کند و از روی ناچاری مقررات اجتماعی را می‌پذیرد. (طباطبایی، آموزش دین، صص 23-4).

اگرچه پایبندی به اخلاق و از آن جمله عدالت، انسان را در رفتار خود محدود و مقید می‌کند اما این محدودیت به معنای مصونیت خواهد بود و انسان را به آزادی حقیقی که همان آزادی و رهایی از هوی و هوس است می‌رساند. مثلاً اگر انسان در

غرایز و امیال نفسانی، خود را آزاد بگذارد این آزادی باعث تعالی و کمال انسان می‌شود؟ نه این طور نیست بلکه برعکس او را به گمراهی و به سمت زندگی حیوانی می‌کشاند (رمضانی، 1387، ص 436).

آزادی از دیدگاه علامه به صورت مطلق قابل قبول نیست بلکه در صورتی می‌توان به آزادی ارج نهاد که محدود به حدودی باشد و وسیله ای برای رسیدن به کمال باشد. آزادی وسیله ای برای رسیدن به کمال است. (همان، ص 444)

لازمه هر جامعه ای این است که برای آزادی، محدودیت وجود داشته باشد تا حقوق دیگران پایمال نشود این محدودیت به این دلیل است که آزادی هر فرد به آزادی فرد دیگر محدود می‌شود پس مواهب اجتماعی به گونه ای عادلانه باید بین افراد جامعه تقسیم شود. (همان، ص 445)

پس اگر انسان خود را به طور مطلق آزاد گذارد به کمال مطلوب که سعادت اوست نمی‌رسد چرا که گفتیم برای رسیدن به سعادت باید فضایل را کسب کرد و برای کسب فضایل هم باید قوانینی را رعایت کرد و از افراط و تفریط جلوگیری نمود. بنابراین برای وصول به سعادت، آزادی باید در چهارچوب اخلاق باشد؛ در غیر این صورت نیل به سعادت غیر ممکن است.

آدمی در وجود خود مجهز به اراده است از طرفی موجودی اجتماعی است که به سمت زندگی در جامعه، سوق می‌یابد و همان طبیعتی که به انسان آزادی و اراده داده همان طبیعت، او را به محدود و مقید کرده است که تابع قوانین اجتماع باشد. در تمدن جدید، معنای آزادی این است که مردم در امر اخلاق و هر چه ماورای قانون است و مورد درخواست آدمی است، آزادی و حریت دارند، اما اسلام، قانون خود را بر پایه توحید و اخلاق گذاشته است. در اسلام، انسان از قید بندگی غیر خدا آزاد است

و هم‌چنین در هر چیزی که خدا مباح کرده از ارزاق پاکیزه و مزایای زندگی عادلانه و بدون افراط و تفریط، آزادی کامل به مردم داده شده است. (بگو چه کسی زینتهایی را که خدا برای بندگانش از زمین خارج ساخته و روزی‌های پاکیزه را حرام کرده است)<sup>1</sup> (خدا هر چه در زمین است برای همگی شما آفریده است)<sup>2</sup> (خدا هر چه در آسمان‌ها و زمین است که همه از خود اوست، مسخر شما کرده است)<sup>3</sup> (طباطبایی، روابط اجتماعی در اسلام، صص 102-104)

انسان به واسطه خرد است که از دیگر موجودات متمایز می‌شود، به وسیله خرد به تفکر می‌پردازد و از هر وسیله‌ای که ممکن است به نفع خود استفاده می‌کند و حیوان، جماد و نبات را به استخدام می‌گیرد حتی از هم نوعان خود تا جایی که می‌تواند سود می‌گیرد.

علامه معتقد است انسان بر حسب طبع اولی خود سعادت و کمال را در آزادی مطلق می‌داند ولی به خاطر این که سازمان وجودیش اجتماعی است (مدنی بالطبع است) و قادر به تأمین نیازهایش به تنهایی نیست ناچار است با هم نوعان خود که آنان نیز خصلت خودخواهی و آزادی‌دوستی را دارند، همکاری کند و مقداری از آزادی خود را بدهد و در برابر آن، سود به دست آورد. انسان در مسیر تکاملی خود کم‌کم به قوانین اجتماعی پایبند می‌شود و وجود قانون را لازم می‌شمارد، قانونی که با جریان عملی آن، هر یک از افراد جامعه به سعادت واقعی خود برسند. (طباطبایی، 1386، صص 117-118).

---

1- اعراف: 32.

2- بقره: 29.

3- جاثیه: 13.

## نتیجه

از نظر علامه مبدأ اصول اخلاقی سه قوه شهوت، غضب و حکمت است که از اعتدال آنها سه فضیلت عفت، شجاعت و حکمت حاصل می شود و از امتزاج این سه فضیلت، کاملترین فضایل یعنی عدالت ایجاد می گردد. فضیلت عدالت خاصیت متفاوتی با بقیه فضایل دارد اما هر سه این فضایل مبدأ سعادت برای انسان هستند.

عدالت با قوه و فعل و معرفت تفاوت دارد و در رعایت عدالت، تربیتی وجود دارد که باید رعایت شود فرد عادل ابتدا عدالت را در نفس خودش ایجاد می کند سپس در دیگران.

عدالت کاملترین فضیلت است چون از امتزاج سه فضیلت دیگر حاصل شده پس خصوصیات آنها را دارد از طرفی این عدالت است که سایر قوا را در اعتدال قرار می دهد. اختلاف رتبه افراد لازمه برقراری عدالت اجتماعی است.

عدالت سیاسی از آنجا که موجب وحدت در جامعه و حکومت می شود لازم و ضروری است. عدل از اسامی و صفات خداست علامه، دلایل نقلی فراوانی بر عادل بودن خدا می آورد. قانون علیت را هم از مصادیق عدل خدا می داند. از آنجایی که امر به عدالت در قرآن بدون هیچ قیدی آمده پس هر موضوعی می تواند متصف به عدالت شود. حسن عدالت، اعتباری است چون علامه، حسن و قبح را از امور اعتباری می داند. از نظر علامه، عادل حقیقی خداست.

معیار تشخیص امر عادلانه از غیر عادلانه عقل و شرع است در مواردی که عقل توان تشخیص ندارد باید از شرع، مدد گرفت.

انسان در پذیرش عدالت و عدالت اجتماعی مجبور است و آزادی باید در چارچوب عدالت و اخلاق باشد.



## منابع

- طباطبایی، محمدحسین (1387)؛ رسالت تشیع در دنیای امروز، قم، بوستان کتاب.
- \_\_\_\_\_ (1361)؛ قرآن در اسلام، تهران، بنیاد علوم اسلامی.
- \_\_\_\_\_ (بی تا)؛ آموزش دین، آیت اللهی، مهدی، قم، جهان آرا.
- \_\_\_\_\_ (1387)؛ بررسی های اسلامی، قم، بوستان کتاب.
- \_\_\_\_\_ (بی تا)؛ ترجمه تفسیر المیزان، محمدباقر موسوی همدانی، قم، انتشارات اسلامی، ج 1، ص 558.
- \_\_\_\_\_ (1387)؛ رسائل توحیدی، قم، بوستان کتاب.
- \_\_\_\_\_ (1386)؛ شیعه در اسلام، قم، بوستان کتاب.
- \_\_\_\_\_ (1387)؛ شیعه، قم، بوستان کتاب، چاپ دوم.
- \_\_\_\_\_ (1363)؛ نهاییه الحکمه، تهران، الزهرا.
- دهقانی، محسن (1388)؛ فروغ حکمت، قم، بوستان کتاب، چاپ اول.
- رضائی، رضا (1387)؛ آرای اخلاقی علامه طباطبایی، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- شریعتی سبزواری، محمد باقر (1385)؛ تحریری بر اصول فلسفه و روش رئالیسم، قم بوستان کتاب.

